

شعر مولوی و انفجار بزرگ

نجوم ایران - نجوم در ادبیات
همانطور که می دانید سال 2007 سال مولانا بود و سال 2009 سال نجوم نامگذاری شده. شعر زیبایی از مولانا دیدم که بسیار برایم جالب بود. در این شعر مولانا جهان را طوری به نظم در آورده که انگار از جدیدترین نظریه های کیهان شناسی با خبر بوده. لطفا این شعر رو بخونید و اون رو با اطلاعات خودتون در مورد مه بانگ مقایسه کنید.

هیچ چیزی ثابت و برجای نیست ذره ها پیوسته شد با ذره ها تا که ما آن جمله را بشناختیم بار دیگر این ذرات آشنا ذره ها از یکدگر بگسسته شد ذره ها بینم که از تر کیهانشان صد هزاران نظم و آئین جدا باز این خورشیدها آئین ها ای زمین پست بی قدر و بها آنچه داری در طریق کهکشان جملگی ترکیبتان زین ذره ها هیچ چیزی ثابت و برجای نیست آب در یاهای ژرف بیکران جمله دریاها همه صحرا شوند این بیابانها و صحراها همه بعد از آن با موجهای داس وار	جمله در تغییر وسیر و سرمدی است تا پدید آمد همه ارض و سماء بهر هر یک اسم و معنی ساختیم غرق می گردند در گردابها باز بر شکل دگر پیوسته شد صد هزاران آفتاب آمد عیان علت صوری این خورشیدها پو گرفته سوی گرداب فنا با تمام برها و بحر ها از ثواب یا که از سیارگان تا که روزی میشوید از هم جدا جمله در تغییر وسیر و سرمدی است در بخار و مه شوند از ما نمان سنگها و ریگها پیدا شوند باز مبدل گشته بر دریا همه سازد از هر سو خلیجی آشکار.
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بعد از دیدن این شعر وقتی تو اینترنت در موردش به مختصر جستجویی کردم یک مقاله جالبی دیدم که حیغم اومد اون رو اینجا نیارم. به هممتون توصیه می کنم که مقاله رو تا آخر بخونید و لذتشو ببرید.



دکتر محسن فرشاد فهرست مقاله

- 1 - سازگاری اندیشه های مولانا با تئوری کوانتوم.
- 2 - تئوری تکامل و تفکرات مولانا
- 3 - مفهوم تقارن در علم و اشعار مولانا
- 4 - کل نگری در علم و اندیشه های مولانا

مقدمه: هنگامی که انسان در اشعار نغز و ژرف و شگفت اور مثنوی معنوی و دیوان کبیر شمس غور می کند، خود را در اقیانوس عمیق از احساس، عرفان، فلسفه، دانش طبیعی، اشراق و دل آگاهی و جذبه و سرور سرمدی می یابد. هرچه در این دریای ژرف پائین تر برویم و از روی عشق و علم و آگاهی آنرا بکاویم، مروریها و در و گوهر های بیشتری به دست می آوریم. عاشقان ادب، فلسفه و فرهنگ سرزمین ما نیک می دانند که مولانا فقیه عالیقدر و مدرس فقه و اصول و کلام و فلسفه و ادب و لغت و تفسیر بود.

به قول شمس تبریزی صراف معنی بود. اما با دیدن شمس تبریزی و مصاحبه با او چه اتفاقی افتاد که ناگهان که ناگهان این چنین متحول شد، که از سجاده نشین با وقار بودن، بازیچه دست کودکان کوچه و بازار گشت. خود می فرماید:

می خواره و مست و باده خویم کردی زاهد بودم، ترانه گویم کردی
سجاده نشین باوقاری بودم بازیچه کودکان کویم کردی

شمس چه تاثیری بر مولانا گذاشته و او چه راز سر به مهری را بر وی گشوده است. که فقیه بزرگ شهر این چنین واله و شیدا، و حیران و سرگردان بر سر هر کوی و برزن می رقصد و سماع می کند، و سراز پای نمی شناسد؟ این وجد و سرور و این تحول ناگهانی انسان و رسیدنش به خورشید نتیجه چه حالت روانشناختی و روحی است که چنین مولانا را به آسمان برده است؟

مولانا پس از ملاقات با شمس ناگهان دریچه ای از دل آگاهی و کشف و شهود بر روی او باز شده است که اساس هر علم حقیقی است. مولانا و بقیه را علم دنیائی و زود گذر می داند.

آلبرت اینشتین، فیزیکدان بزرگ قرن بیستم میلادی کشف و شهود (intuition) را پایه دانش حقیقی انسان می داند. (1)

پژوهشگران غربی از جمله دکتر موریس باک، پزشک و فیلسوف کانادائی در کتاب آگاهی کیهانی (Cosmic Consciousness) مولانا را صاحب آگاهی کیهانی می داند (2)

آنچه در این مقاله مورد تحقیق قرار گرفته است اینست که برخی از اشعار مولانا با مباحث علمی مانند تئوری کوانتوم، کیهان شناسی، تئوری تکامل و اصل تقارن ها سازگاری فوق العاده ای دارد که اکنون مورد بحث قرار خواهد گرفت.

1 - سازگاری اندیشه های مولانا با تئوری کوانتوم.

فریتیوف کاپرا، فیزیکدان آمریکائی در کتاب تائوی فیزیک می نویسد: عالم کبیر از نظر عرفان شرق بافته ای پیچیده است که تار و پودش پویا و نیرو سرشت است. عالم کبیر و هستی بافتی زنده دارد که به طور دائم حرکت و رشد می کند و تغییر می پذیرد. فیزیک معاصر نیز این عالم را نیرو سرشت یا دینامیک می داند. ماده و جوهر فعال آن از هم تفکیک ناپذیرند. ذره طبق تئوری کوانتوم هرگز ساکن و خاموش نیست. بلکه پیوسته در حالتی از حرکت است و گرانش ذرات و واکنش در برابر تنگی محل استقرار خود از طریق حرکت، دلیل بی آرامی اساسی ماده است و خصیصه جهان زیر اتمی است. عالم کبیر دینامیک، مرتعش، موزون و هماهنگ و در جنب و جوش است. (3)

اکنون به سازگاری اندیشه های مولانا با تئوری کوانتوم توجه کنیم که چگونه مولانا از حرکات ذرات ابتدائی و جنب و جوش آنان سخن می گوید:

هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست ذره ها پیوسته شد با ذره ها تا که ما آن جمله را بشناختیم ذره ها از یکدیگر بگسسته شد ذره ها بینم که از ترکیشان صد هزاران نظم و آئین خدا باز این خورشید آئین ها ای زمین پست بی قدر و بها آنچه داری در طریق کهکشان	جمله در تغییر و سیر سرمدی است تا پدید آید همه ارض و سما. بهر هر یک اسم و معنی ساختیم باز با شکل دگر پیوسته شد صد هزاران آفتاب آمد عیان علت صوری این خورشیدها بر گرفته سوی گرداب فنا با تمام برها و بحرها از ثوابت یا که از سیارگان
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

جملگی ترکیبشان زین ذره ها

تا که روزی می شوید از هم جدا

در ایات فوق اندیشه های مولانا با تئوری کوانتوم سازگاری کامل دارد. ما در دو جهان خرد و کلان، یعنی جهان کوانتومی و جهان بزرگتر از اتم، این تغییر، این عدم ثبات، و این سیر جاودانی را می بینیم. در جهان کوانتومی، طبق مدل نلز بور، فیزیکدان دانمارکی، الکترون همواره مانند سیاره ای که به دور خورشید می چرخد، به دور هسته اتم به چرخش می پردازد. یعنی الکترون بهیچوجه ثابت نیست. همینطور که نه تنها سیارات، بلکه ثوابت مانند خورشید هم ثابت نیستند، و امروز ثابت شده که خورشید با سرعت 950000 کیلومتر در ساعت به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد. خود کهکشان راه شیری هم هر دو میلیارد سال یکبار به دور مرکز کیهان می چرخد. با این قیاس خود کیهان هم باید حدود ده میلیارد سال یکبار به دور ابر کیهانی بچرخد که ما کوچکترین اطلاعاتی نسبت به آن نداریم.

در سطح کوانتومی اتمها هم در جنب و جوش و حرکت هستند. اتمها و مولوکولها دائم در حرکت هستند. فقط در سرمای صفر مطلق، یعنی منهای 273 درجه سانتیگراد تمام ملوکولها و اتمها از حرکت ایستاده و متوقف می شوند. اتمها و مولوکولها در این حرکت دچار تغییر و تکامل می شوند. معجزه هستی در همین سیر سرمدی یا سیر جاودانی است. چون ذرات بدون حرکت تکاملی نمی توانند حیات را در جانی از عالم به وجود آورند، پس حرکت عامل بزرگ در تکامل هستی است. که از اشعار مولانا به خوبی استنباط می شود، که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد.

تغییر در هستی قوانین بسیاری را با خود به ارمغان آورده است. از جمله قوانین سه گانه ترمو دینامیک را که عبارتند از :

قانون بقای انرژی،

قانون آنتروپی (کهولت یا بی نظمی)

و قانون عدم توانایی انسان در رسیدن به صفر مطلق.

قانون بقای انرژی می گوید، انرژی در عالم ثابت است. نه کم می شود و نه زیاد. و اگر در جانی در عالم کم شود، برای حفظ تعادل حرارتی جهان، انرژی در جای دیگر زیاد می شود. در بقای انرژی. انرژی ها بهم تبدیل می شوند. (4)

لابد خوانندگان می پرسند چگونه وقتی انرژی ثابت و پایدار است. تغییرات حاصل می شود؟ جواب ما اینست که سیرجاودانی هستی و تکامل و تحول اشیاء و تحول از جماد به نبات و از نبات به حیوان و از حیوان به انسان هیچ خللی به بقای انرژی وارد نمی کند. انرژی در عالم باقی است، و در عین حال تحول و تکامل صورت می پذیرد بدون اینکه به قانون بقای انرژی خدشه ای وارد کند. دانش امروز به ما می گوید که ملکولها از ترکیب اتمها پدید آمده اند. به عبارت دیگر پیوستگی انرژی اتمها را پدید آورده است. برخی از دانشمندان بر این باورند که ذرات کوچکتری به نام کوآرک اتمها را پدید آورده و اتمها موجب پیدایش عناصر شیمیایی مانند هیدروژن، ازن، اکسیژن، کربن و دیگر عناصر شده اند. ذرات نخستین با پیوستن به یکدیگر زمین و ستارگان را ساخته اند. در اینجا برداشت من از سماء در شعر مولانا، ستارگان آسمان است. چون آسمان از چیزی ساخته نشده، اما ستارگان مانند زمین از ذرات نخستین و عناصر شیمیایی چون هیدروژن، ازن، کربن، سیلیس، کوارتز، گاز و فلزات مختلف ساخته شده اند. به این شعر مولانا توجه کنیم :

بار دیگر این ذرات آشنا

غرق می گردند در گردابها

مولانا در قرن هفتم هجری، برابر با قرن سیزدهم میلادی زندگی می کرده است. در آن زمان یک تلسکوپ ابتدایی که در زمان گالیله ساخته شد وجود نداشت، چه رسد به تلسکوپ قدرتمندی چون تلسکوپ هابل. اما عکسهای که تلسکوپ هابل از کهکشانها انداخته و با مدلهایی از کهکشانها که به وسیله دانشمندان باتوجه به عکسها و اطلاعاتی که تلسکوپ هابل و عکسهای دیگر تلسکوپ های جهان مخابره می کنند طراحی شده اند، همه نشان دهنده شکلی از یک گرداب بزرگ است که ذرات به دور مرکز گرداب چرخ زده و از میان آن ذرات، یک ستاره از ابر و غبار کیهانی زاده می شود. مولانا با چه دیدی توانسته منظره چرخش ذرات در کهکشانها را مشاهده کند.

باز در شعر بعدی می فرماید:

صد هزاران آفتاب اید عیان

ذره ها بینم که از ترکیبشان

نگارنده از این بیت مولانا يك اندیشه و نظریه پیشرفته کیهانی را استنباط می کند که بیان آن در زمان مولانا بسیار شگفت آور است. در قرن هفدهم میلادی، یعنی چهار قرن بعد از مولانا، گالیله اعلام کرد که زمین به دور خورشید میچرخد. همه می دانند که تفتیش عقاید و آباء یسوع با او چه کردند. اگر گالیله مانند مولانا اعلام کرده بود که در عالم ما به جای يك خورشید (یا آفتاب) صدها هزار خورشید در عالم وجود دارد. قطعاً او را دیوانه پنداشته و او را مانند جوردانو برونو، شاعر و ستاره شناس ایتالیایی به بوته آتش می سپردند. آیا این نبوغ علمی مولانا را نمی رساند که پیش از همه دانشمندان کیهان شناس به وجود صدها هزار آفتاب پی برده بود؟

یکی دیگر از مسائل مورد توجه در اشعار مولانا، طرح مسئله تکامل لا اقل از نظر عرفانی و فلسفی بوده است.

2 - تئوری تکامل و تفکرات مولانا.

در مثنوی مولانا شعر معروف :

وز نما مردم ز حیوان سرزدم	از جمادی مردم و نامی شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شوم	مردم از حیوانی و آدم شدم
تا بر آرم از ملائک بال و پر	حمله دیگر بمیرم از بشر
کل شی هالک الا وجهه	وز ملاک هم بایدم جستن زجو
انچه در وهم ناید آن شوم	بار دیگر از ملک پران شوم
باز هم در همین زمینه مولانا در دفتر چهارم مثنوی می فرماید:	
وز جمادی در نباتی اوفتاد	آمده اول به اقلیم جماد
وز جمادی یاد ناورد از نبرد	سالها اندر نباتی عمر کرد
نامدش حال نباتی هیچ یاد	وز نباتی چون به حیوانی فتاد
می کشید آن خالقی که دانیش	باز از حیوان سوی انسانیش
هم از این عقلش تحول کردنیست	عقل های اولینش یاد نیست

تئوری تکامل که در قرن نوزدهم میلادی توسط چارلز داروین در انگلستان در کتاب اصل انواع خود اعلام شد، یک تئوری زیست شناختی بوده است که طبق آن انسان از نسل حیوانی مانند میمون که از لحاظ زیست شناختی به انسان شبیه تر از حیوانات دیگر است تکامل یافته، و تئوری تکامل آنقدر دامنه گسترده ای یافت که به همه زمینه ها از جمله کیهان شناسی، روانشناسی، و حقوق و اقتصاد نیز کشیده شد.

در کیهان شناسی تئوری انفجار بزرگ (مه بانگ) تحول بزرگی را در جهان بینی و شناخت عالم ایجاد کرد، و طبق این نظریه کیهان پس از انفجار بزرگی در حدود پانزده تا هیجده میلیارد سال پیش از طریق تکامل انرژی و ذرات نخستین پا به عرصه وجود نهاد. این تکامل ادامه پیدا کرد تا پس از پدیدار شدن ستارگان، خورشید و کره زمین در پنج میلیارد سال پیش از ابر و غبار کیهانی پدید آمدند، و سپس جماد، نبات، حیوان و انسان در روی زمین آشکار شدند. مولانا به خوبی این حرکت تکاملی را در ابیات فوق بیان کرده است.

آمده اول به اقلیم جماد وز جمادی در نباتی افتاد

جماد در اصطلاح علمی به اشیاء غیر ذوی العقول اطلاق می شود. بنابراین در طبیعت سنگ و خاک و خاشاک را جماد می گویند. جماد مرحله اول موجودیست که در روی زمین پدید می آید. دانشمندان فرانسوی در کتاب خدا و علم می نویسند: زمین ابتداء به صورت یک توده مذاب بود که پس از چرخش و فشار نیروی جاذبه سرد تر شد، و آنگاه پوسته ای پیدا کرد که شبیه خمیر نان بود و اگر روی آن راه می رفتیم در آن فرو می رفتیم. رفته رفته پوسته زمین سفت تر شد. تا به وضعیت و حالت امروزی آن رسید(5). به عبارت دیگر پوسته زمین حالت جامد به خود گرفت که هرچه به طبیعت آن بود، جماد نامیده شد. اشعار مولانا در بیان سیر مراحل هستی از جماد تا انسان و فرشته و بعد از آن پیشرو تئوری تکامل است. وقتی مولانا می فرماید :

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سرزدم

این من کیست که چنین سیر تکاملی را طی می کند؟ این من کیست که اول جماد می شود، سپس می میرد، و تبدیل به نبات یا گیاه می شود. باز در آن مرحله مرده، و دو باره زنده شده و به صورت حیوان در

آوده، آنگاه در حيواني مرده و در زندگي مجدد آدم شده است. و باز در اين سير تكاملي و استكاملي در هيئت انساني مرده و در تولد دوباره به صورت ملك يا فرشته در مي آيد و سرانجام به جائي خواهد رسيد كه در توهم انسان هم نمي گنجد. اين من مورد بحث بسياري از دانشمندان، فيلسوفان و آنديشمندان قرار گرفته كه اين مقاله گنجایش پرداختن به همه آنها را ندارد. اما مي توان به نظر برخي از آنان اشاره كرد.

ژان شارون، فيزيكدان فرانسوي، در كتاب روح، اين ناشناخته مي نويسد: بدن انسان از ميلياردها ميليارد الكترون درست شده است كه داراي انرژي حياتي و روحي هستند. روح انسان توسط همين الكترونهاي روحاني درست شده، و من كه در همه جا به كار مي رود، چيزي جز الكترونهاي روحاني انسان نيست. من جاوداني است، و پس از مرگ كالبد فيزيكي و خاكي ما در عالم به حيات خود ادامه مي دهد.

پس از نظر ژان شادرون، اين من همان روح انسان يا الكترونهاي روحي اوست كه به صورت ذرات هوشمند و آگاه جاودانه ابتداء به صورت جماد و سپس به شكل نبات و بعد به هيئت حيوان و انسان در آمده و در سير تكاملي خود به صورت ملك و فرا تر از آن در مي آيد.

مولانا مي فرمايد :

حمله ذرات عالم در نهران
ما سمعييم و بصيريم و هشيم
باتو مي گويند روزان و شبان
با شما نامحرمان ما خامشيم
محرم جان جمادان كي شويد؟
چون شما سوي جمادي مي رويد

در اين ابيات زيبا، مولانا به ذراتي اشاره مي كند كه در عالم هوشمند، بصير و سميع هستند. اين صفات مخصوص ذراتي است كه زنده و آگاه و هوشمند هستند. درست همان الكترونهاي روحاني كه سازنده روح و روان و من انسان هستند. در حركت و سير تكاملي خود به جماد و نبات و گياه و حيوان وانسان و بالاتر از او تبديل مي شود. (6)

تاوايست هاي چين كه يك فرقه اهل سلوك و حق هستند، علامتي دارند كه چشم بزرگي را نشان مي دهد كه در آن كهكشانها و ستارگان عالم شناورند. درك نگارنده از اين علامت و نماد اينست كه عالم هستي مانند يك چشم بزرگ بر ما مي نگرد. و ناظر بر اعمال ماست. هم ما را مي نگرد و همچون مادري دلسوز نگران هستي ماست. يعني عالم هستي مي خواهد كه ما با اراده زندگي روحي خود را ساخته و آنرا به تباهي نكشيم. مفهوم تكامل معنوي همين است. هستي علاقمند به تكامل معنوي انسان و حركت ذرات از جماد تا ابر انسان است.

مولانا وقتي مي فرمايد، ما سمعييم و بصيريم و هشيم.... يعني اينكه ما ذرات عالم كه از نظر ژان شارون همان الكترونهاي عالم هستند، صدای مه بانگ (بيگ بنگ)، و صدای آفرينش را مي شنويم. و چون بصير هستيم بر همه عالم و سير استكاملي موجودات از جماد تا ابر انسان ناظر، شاهد و آگاه هستيم.. هشيم، يعني اينكه هشيار و آگاه بوده و در كيهان به صورت يك ذهن و يك روح كيهاني عمل مي كنيم. خردي كه در اشعار مولانا موج مي زند در تمام مكاتب فلسفي و عرفاني جهان استنباط مي شود. در اواپنايشادهاي هند آمده است، روح زميني در انسان، و روح خورشيد در آن بالا در واقع يك روح است، و روح ديگري وجود ندارد. (7)

هشيار ذرات در عالم، آگاهي و روح كيهاني آنها را منعكس مي كند. اين تشابه آنديشه و جهان بيني ميان عارفان شرف و باز تاب آن در ادبيات عرفاني نشانه آگاهي عارفان شرف همچون مولاناهاست كه امروز دانش بشري بر آن صحنه مي گذارد. طرح هشيار ذرات عالم در اشعار مولانا، طرح تئوري وحدت روحي يا پان پسيشيسم است. نظريه وحدت روحي بر روح داشتن همه هستي از جماد گرفته تا ابر خوشه هاي كهكشاني اعتقاد دارد. بسياري از مخالفين فلسفه وحدت روحي اعتقادي به زنده بودن و هشيار و آگاه بودن هستي ندارند.

ويتگنشتاين يكي از فلاسفه بر جسته حلقه وين در يكي از نوشته هاي خودمي نويسد، نظريه وحدت روحي قابل قبول نيست. شما چطور مي خواهيد باور كنيد كه يك سنگ داراي شعور يا آگاهي است، اگر چنين تصوري بكنيد، شمايك خيال پرداز هستيد. (9)

اما بر خلاف نظر فيلسوف برجسته اتريشي، امروز نظريه كوانتوم، زيست شناسي كوانتومي و نظريه سيستمها، تئوري وحدت روحي را تايد مي كنند. طبق مكانيك كوانتومي لوئي دوبروي، فيزيكدان مشهور

فرانسوی، موجی ذره بنیادی را فرا گرفته است که شرودینگر، فیزیکدان اتریشی در معادلات ریاضی خود آنرا تابع سای می نامد، و معادله به نحوی صورت بندی شده که مشخص می شود يك ذره بنیادی مانند الکترون دارای رفتاری هوشمندانه و با شعور است. و این دقیقا منطبق با شعر مولانا که تکرار آن لازم است :

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان
ما سمعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم.

یگانگی آگاهی، و وحدت روحی یکی از اسرار بزرگ هستی است که درک کامل آن در قلمرو درک خردمندان آگاه و عارفان بیدار دل است. امروز در تفسیر تئوری کوانتوم می توان به این نتیجه رسید که تمام ذرات بنیادی در تکوین ماده از خود نوعی شعور بروز می دهند. مسلما، این شعور متنوع است. آگاهی در ذرات سازنده جماد همان نیست که در انسان و یا حیوان. بنابراین، طبق نظر ویگنشتاین سنگ مانند انسان شعور ندارد. این درست است. اما اتمهای سنگ در حد خود دارای شعور هستند. جمع ذرات ابتدائی در جمادات است که در تکامل و غامضیت خود، ژن و سلول موجودات تک سلولی را می سازد. آگاهی به معنی انرژی سازمان یافته ایست که از يك موج بسیط شروع شده و در سیر تکاملی خود جماد و گیاه و حیوان و انسان و ابر انسان را برنامه ریزی می کند. حتی سیر آگاهی متوقف نمی شود، ممکن است يك کیهان روحی در درون کیهان فیزیکی ما به همان نحو به تکامل برسد. یکی دیگر از مسائل مهمی که در فیزیک نظری و تئوری کوانتوم مورد بحث قرار می گیرد، تقارن ذرات بنیادی است.

3 - مفهوم تقارن در علم و اشعار مولانا.

در فیزیک نظری ضدین فلسفه قدیم بازتاب گسترده ای یافت و فیزیک ذرات بنیادی، ساختمان این ذرات را بر مبنای جمع اعداد پایه گذاری کرد. مفهوم تقارن نیز در پی همین تفکر در فیزیک نظری پدید آمد.

در فلسفه چین. یین و یانگ دو عنصر مثبت و منفی مکمل یکدیگرند و ذرات بنیادی هم هر يك در علامت یین و یانگ هستند. گرچه مثبت و منفی بودن ذرات يك تفکر ریاضی است، اما يك واقعیت طبیعی در پس آن قرار دارد و همین اندیشه ضدیت و تقارن ذرات ابتدائی در اشعار مولانا بازتابی ادبی و عرفانی پیدا کرده است. مولانا می فرماید:

صد هزاران ضد، ضد را می کشد	بازشان حکم تو بیرون می کشد
هم دو سوزنده چو دودوخ ضد نور	هر دو چون دوزخ ز نور دل نفور
پس بنای خلق بر اعداد بود	لاجرم جنگی شدند از ضر و سود
که از ضدها ضدها آید پدید	در سویدا روشنائی آفرید
صلح اعداد است عمر این جهان	جنگ اعداد است عمر جاودان
این جهان جنگ است چون کل بنگری	ذره ذره همچو دین با کافری
ان یکی ذره همی پرد به چپ	و آن دگر سوی یمین اندر طلب
جنگ فعلی هست از جنگ نهان	زین تخالف آن تخالف را بدان
ذره ای کو محو شد در افتاب	جنگ او بیرون شد از وصف و حساب
در عدم هست ای برادر چون بود	ضد اندر ضد چون مکنون بود

جنگ اعداد در ادبیات و اندیشه های مولانا به وضوح آورده شده و ایشان به نیروی مکاشفه وجود ذرات و ضد ذرات را دریافته است. او بنای خلقت را بر اعداد گذاشته است. امروز از لحاظ علمی ثابت شده که اتم از چهار ذره پروتون و ضد پروتون، و نوترون و ضد نوترون تشکیل شده است. پروتون یا هسته اتم، دارای بار الکتریکی +1 و ضد پروتون -1 است. نوترون دارای بار الکتریکی منفی یا صفر و ضد نوترون هم دارای بار الکتریکی صفر است. پس، ما در هسته اتم جمع اعداد را می یابیم. و در ضمن اگر سمت راست را +1 و سمت چپ را -1 بگیریم، پروتون دارای تقارن راست و چپ است. الکترون، در مدار اتم همچون ابری در گردش است و در حرکت خود به دور هسته اتم ایجاد موجی می کند که تابع قانون احتمالات است. الکترون خود دارای ضدی است که به آن پوزیترون می گویند. (10)

بار الکتریکی الکترون -1 و بار الکتریکی پوزیترون +1 است. پس یکی ضد دیگریست و متقارن یکدیگرند. اما وقتی دو ضد با یکدیگر جمع شوند، موجود کاملی را می سازند که دیگر فوق متقارن هستند، و اصل تقارن و ضدین باطل می شود. چون يك کل در نظام کامل خود يك دستگاه فوق متقارن است. این بیت مولانا که می فرماید:

که ز ضدها ضدها آید پدید از سویدا روشنائی آفرید (سویدا از ریشه اسود به معنی سیاهی)

اشاره به پدیده ای می کند که فیزیک کوانتوم آنرا تایید می کند. ولادیمیر کلا، فیزیکدان روسی در کتاب فیزیکدانان می نویسد که پوزیترون با بار الکتریکی مثبت قابل رویت نیست و الکترون با بار الکتریکی منفی از آن پدید می آید. به عبارت دیگر ذره ای ابتدائی که از بطن ذره ای با حالت متداول پدید آمده است (11). وقتی مولانا می فرماید از ضدها ضدها پدید می آیند، به این نظر در فیزیک کوانتومی برخورد می کنیم که الکترون از ضد خود یعنی پوزیترون زاده می شود، و در تاریکی روشنائی پدید می آید و ناگهان از تبدیل هیدروژن به هلیوم در ستارگان نور و حرارت پدید می آید.

باز مولانا می فرماید :

در عدم هستی ای برادر چون بود ضد اندر ضد چون مکنون بود

یعنی ای برادر در عدم هستی چگونه است؟ و چگونه ضد در ضد نهان و پنهان است. ولادیمیر کلا، در همان کتاب می نویسد : عدم همان انرژی یا الکترون با بار منفی است و پوزیترون عدم عدم است. بهتر بود فیزیکدان روسی با وارد شدن به حوزه مفاهیم فلسفی، الکترون را وجود و ضد آن یعنی پوزیترون را عدم می نامید. اگر الکترون را تز بیانگاریم، پوزیترون آنتی تز آن خواهد بود.

در فلسفه قدیم می گفتند که از عدم چیزی پدید نمی آید. امروز از لحاظ علمی ثابت شده که از عدم یعنی پوزیترون الکترون پدید می آید که سنگ زیر بنای ماده اند. به این ترتیب سروده مولانا به تئوری کوانتوم بسیار نزدیک است. چون در عدم ماده قرار دارد و ضد ماده هم به گفته مولانا در ماده پنهان و مکنون است.

ابیات دیگر نیز همین معنی را در بر دارد. یکی از ابیاتی که به معنی واقعی دارای اندیشه کوانتومی است، بیٹی است که می فرماید :

آن یکی ذره همی پرد به چپ وان دگر سوی یمین اندر طلب

این بیت که تقارن ذرات در عالم هستی را به تصویر می کشد، بدون طرح قضیه در ریاضیات محض و با استفاده از مدل‌های فیزیکی عنوان شده، معذالک همان اندیشه کوانتومی و اصل تقارن متبادر به ذهن می شود. کشف قوانین فیزیک کوانتومی که توسط ماکس پلانک، اینشتین، هایزنبرگ و دیگر بزرگان علم فیزیک به عمل آمده است، پرده برداشتن از اسرار طبیعت بوده است که مولانا از طریق مکاشفه و اندیشه عرفانی به آن رسیده است. ذره ای که به چپ و راست می پرد ما را با اصل تقارن در فیزیک ذرات ابتدائی روبرو می سازد.

در اینجا نظریه های علمی با اندیشه های عرفانی به وحدت میرسند. و عقاید عرفانی که در باره کیهان تکوینی و سرنوشت هستی ابراز می شود می تواند مبنائی برای تحقیقات علوم به شمار آید. از لحاظ فلسفی هم اشعار مولانا رنگ دیالکتیک دارد. بهمین دلیل مولانا را هگل شرق می نامند. وقتی می گوید :

صلح اضداد است عمر این جهان جنگ اضداد است عمر جاودان

بنیان گذار یک جدل فلسفی (دیالکتیک) و منطق سه پایه در شرق است. از دیدگاه او، عمر این جهان و تداوم حیات آن در صلح و سازش اضداد با یکدیگرند. و در عین حال در جنگ اضداد است که جهان عمر جاودان می یابد. در دستگاه دیالکتیک مولانا، هر ضدی آنتی تز ضد دیگر است.

برای مثال، تاریکی ضد روشنائی است. تاریکی تز و روشنائی آنتی تز آنست. از سازش و کنار آمدن روشنائی و تاریکی و صلح شب و روز است که کره زمین و کیهان به حیات خود ادامه می دهد. ضمن سازش و کنار هم بودن، ضدین مدام باهم در نبرد هستند. در اندیشه ایران باستان روشنائی و سپیدی نماد یزدان و تاریکی و سیاهی نماد اهریمن است که در نبرد با یکدیگر بسر می برند و سرانجام سپیدی و روشنائی، و پاکی بر سیاهی و تاریکی و پلشتی پیروز می شود. و جنگ و صلح نیز در منطق سه پایه تز و آنتی تز به حساب می آیند، و سنتز یا هما نهاد یا وضع مجامع آنها حالت و وضعیتی است که از جنگ و صلح حاصل می شود. به عنوان نتیجه از این بحث باید نوشت که در علم ضدین همان ذرات و ضد ذرات

هستند که ذره تز و ضد ذره آنتی تز است، و از برخورد آنها ذره و یا وضعیت جدیدی حاصل می شود که آنتی تز آنهاست.

برای مثال از برخورد ماده با ضد ماده، پرتو گاما یا نور حاصل می شود. نور (یا فوتون) بارزترین سنتز یا هما نهاد ضدین الکترون و پوزیترون است. حاصل جنگ و صلح الکترون و پوزیترون یا ماده و ضد ماده همان عمر جاودانی کیهان است. چون وقتی ماده با ضد ماده برخورد کند، هردو محو شده و تبدیل به پرتو گاما و نور می شوند. بدون نور کیهان وجود و دوامی نخواهد داشت. پس جنگ بین اضداد نور، یعنی زندگی، حیات و آگاهی می آفریند، و صلح میان آنها نیز اصل جوهر هستی، یعنی انرژی و ماده را خلق می کند. به راستی اشعار مولانا را از لحاظ علمی می توان صورت بندی کرد و حتی به صورت منطق و معادلات ریاضی در آورد.

یکی دیگر از مسائل مهمی که در فلسفه کوانتوم مطرح است، کل نگری در علم به ویژه فیزیک و کیهان شناسی است. مولانا یک کل نگر است. بهمین دلیل نگاهی به کل نگری و جزء نگری در علم داشته، آنگاه به اندیشه کلیت در اشعار مولانا خواهیم پرداخت.

4 - کل نگری در علم و اندیشه مولانا

مولانا در مثنوی خود می فرماید:	
عقل پنهان است و ظاهر عالمی	صورت ما موج یا از وی نمی
این جهان یک فکرتست از عقل کل	عقل کل شاهست و صورتها رسل
کل عالم صورت عقل کل است	اوست بابای هر آنک اهل قل است
این سخن هائی که از عقل کل است	بوی آن گلزار سرو سنبل است
هش چه باشد عقل کل ای هوشمند	عقل جزئی هش بود اما نژد
جزو عقل این از آن عقل کل است	جنبش این سایه زان شاخ گل است
صورت آمد چون لباس و چون عصا	جز به عقل و جان نجنبد نقش ها
جنبشی بینی بگوئی زنده است	وین نگوئی کز خرد آکنده است

اشعار فوق آکنده از اندیشه های کل نگری در فلسفه و دانش است. در سخن زرتشت کلمه ای آمده به نام گئوش اورو که به معنی روان جهان است. نخستین پیامبری که به روان جهان اشاره کرده است زرتشت است. چون وقتی چیزی روان دارد حتما زنده است، و زنده بودن او یعنی اندیشه و عقل داشتن آن. پس در اندیشه زرتشت، جهان زنده و عاقل است و فلسفه شرق یعنی هند و چین هم بر همین دیدگاه تاکید می ورزد. با توجه به اشعار فوق فرهنگ مزدیسنا، و عرفان خسروانی ایرانی در آثار مولانا به این گونه جلوه کرده است و جهان هستی را نمودی از خرد کل می داند. مولانا می فرماید:

عقل پنهان است و ظاهر عالمی صورت ما موج یا از وی نمی

دکتر سید جعفر شهیدی در فرهنگ علوم عقلی در باره عقل می نویسد: در فلسفه، عقل به معنی جوهر مستقل بالذات و بالفعل که اساس و پایه جهان ماوراء طبیعت و عالم روحانیت است. هر جوهر مجرد مستقلی ذاتا و فعلا عقل است. و چنین موجودی که ذاتا و فعلا مستقل باشد، همان عقل به معنی صادر اول، دوم، الخ... است. عقل جوهریست که ذاتا و فعلا مجرد باشد و مراد از این چنین جوهر مجردی که به نام عقل خوانده شده است، همان عقل به معنی اول ما خلق اله العقل است که عالم ماوراء را تشکیل می دهد و عقل به معنی عقل انسانی که حاکم بر اعمال و رفتار انسان است، همان نفس است. روح مجرد انسان را هم عقل گفته اند. (12)

اگر عقل را جوهر بالذات فرض کنیم، از نظر مولانا عالم ظاهر است، یعنی عالم عرض است برای عقلی که جوهر کل عالم است. به گفته مولانا، صورت ما ظاهر قضیه است. و جوهر و اصل ما همان عقل است که در هستی پنهان است. و همانطور که موج اصل و جوهر دریا نیست، صورت، ظاهر و نمود مادی جهان ما نیز اصل نیست و عرض است. ناپایدار و زود گذر. اما عقل به عنوان جوهر پایدار و لایتغیر باقی و جاودانی است.

مولانا در بیت دوم می فرماید:

این جهان یک فکرتست از عقل کل عقل شاهست و صورتها رسل

طبق تئوري هاي كيهان شناختي، كيهان ما حدود پانزده تا هيچده ميليارد سال پيش در اثر يك انفجار بزرگ پديدار شده است. و همانطور كه نوشته شد، با تكامل به زمان حاضر و اينجا يا فضا - زمان كنوني رسیده است. يك چنين كيهاني با حدود پانصد ميليارد كهكشان تظاهر و نمود عقل كل است كه آنرا آگاهي كل نيز مي توان ناميد.

در كتاب بهاگاواد گيتا آمده است كه خداوند داراي دو شخصيت است : يكي مادي، وديگري معنوي. شخصيت مادي خداوند كيهان فزيكي است(13).

يعني همان حدود پانصد ميليارد كهكشاني كه در بالا نوشتم. شخصيت معنوي خداوند، عقل، روح يا آگاهي كل است كه هر يك ما به عنوان صور، نمود، تظاهر، و مظهر آن روح يا عقل كل به وجود مادي، اما زود گذر و فاني خود ادامه مي دهيم كه فلسفه هند به اين بخش از نمود مادي و شخصيت مادي خداوند مايا مي گويد. وقتي مولانا مي فرمايد :

كل عالم صورت عقل كل است،

دقيقا به صورت يك فيلسوف جزمي عقل و طرفدار اصالت عقل جلوه مي كند. افلاطون عالم خود را به دو عالم محسوس و معقول تقسيم مي كند. عالم محسوس عالم مادي است، در حاليكه عالم معقول عالم مثل است. عالم مثال افلاطوني و عالم معقول او داراي دو وصف تعالي و ثبات است. اما در مقابل عالم محسوس او غير متعالي و زود گذر و فاني است.

ژان وال، نويسنده فرانسوي كتاب مابعدالطبيعه، در آن كتاب مي نويسد: تعالي و تغيير ناپذيري عالم معقول در تاريخ فلسفه هاي استدلالی، نظريه وجود در فلسفه پارمنيدس، مثل افلاطوني، نوآسيس(روح) در فلسفه ارسطو، تصورات بديهي و متمایز دکارت، رويت خدا در فلسفه مالبرانش، تصورات فطري در فلسفه لايپ نيتس و قضايای پيش از تجربه كانت، و تا حدودي ذوات فلسفه هوسرل، تعبيریست از عالم معقول.(14)

در شعر مولانا تقابل عقل با صورت، يا جوهر و عرض و كل و جزء به صورت ديالكتيك (جدل عقلي) طرح شده است. و قتي مي فرمايد :

هش چه باشد، عقل كل اي هوشمند عقل جزئي هش بود اما نژند

مي فرمايد : هشيار چيست، هشيار عقل كل است. پس عقل يا آگاهي و يا روح كل عين هشياريست، و عقل جزئي هم هشيار است، اما نژند و پریشان است. ما به خوبي فلسفه اصالت عقل را به شكل ديالكتيك (جدل عقلي) در اندیشه مولانا درك مي كنيم، كه البته توضيح كامل اصالت عقل و ديالكتيك در اندیشه مولانا از حوصله اين مقاله خارج است. امروز كل نگري در دانش رسمي مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است. علوم در سه قرن هيچده، نوزده و بيست ميلادي به سوي تجزيه گراني و کاهش گراني خزید.

فريتيوف كاپرا، فزيكدان آمريكائي و نويسنده كتاب تائوي فزيك، در كتاب نقطه عطف نسبت به کاهش گراني يا تجزيه گراني علوم امروز انتقاد مي كند، به ويژه دانش پزشكي امروز را در بوته نقد نشانده و از اينكه پزشكي امروز ايتقدر با انسان مانند يك ماشين و روبات رفتار مي كند، شكوه کرده و آنرا به ضرر انسان مي داند. او برا ين باور است كه انسان يك موجود چند بعديست و در مداواي امراض انساني بايد روح و روان، ذهن و كليت روان - فزيكي او را در نظر گرفت. تقسيم پزشكي به تخصص هاي گوناگون كه حتي ممكن است متخصص چشم راست و چپ هم با يكديگر تفاوت داشته باشند، امر ناصوابي است، و يك جراح قلب، يا مغز، يا كلييه نمي تواند روان شناس نبوده، و بيمار خود را مانند يك روبات و يا يك خوكچه هندي مورد جراحي و مداوا قرار دهد. در ساير علوم نيز چنين است. متخصص علوم زمين نمي تواند از نجوم و كيهان شناسي بي بهره باشد، و نمي توان سرنوشت زمين را از سرنوشت ساير سيارات منظومه شمسي جدا دانست.

در واقع هنگامي كه نيوتن، كيهان را به صورت يك ساعت بزرگ فرض كرد كه خداوند انرا كو ك کرده و راه انداخته است، و دکارت نيز بدن انسان را به اندیشه و بدن، يا اندیشه و مصداق ان تقسيم کرد، تجزيه گراني در علوم باب شد. و با پيشرفت محير العقول دانش و فن آوري بشري جزء نگري از كل نگري جدا شد. اما با ظهور تئوري كوانتوم كه عدم قطعيت را در باورهاي علمي و فلسفي پذيرفت، و عليت را طرد کرده و

ناظر و منظور را متحد کرده و جدائی این دو را در يك سیستم نمی پذیرد، از جزء نگری دانش کلاسیک جدا شده و به کل گرایی پرداخته است. گویا مولانا در قرن هفتم هجری می دانسته که روزی بشر متفکر به اندیشه کل نگری که او مروج آن بوده باز خواهد گشت. و این میراث بزرگ مولانا و عرفان بزرگ شرق است.

نتیجه.

انچه نوشته شد، در واقع مصداق این شعر مولاناست که :

اب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

منهم قطره ای از اقیانوس اندیشه مولانا را چشیدم. در حالیکه باید کتابها در باره اندیشه های این عارف بیدار دل نوشت. اکنون مقاله خود را با سخن بان کی مون دبیر کل سازمان ملل دربار ه مولانا به پایان می رسانم که در مراسم گرامی داشت هشتصد مین سالگرد تولد مولانا جلال الدین رومی بلخی، در مقر سازمان ملل گفته است :

جهان امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند ترویج افکار مولاناست. صلح و آرامش و گفت و گوی تمدن ها مفاهیمی است که در اشعار مولانا نهفته است و جامعه جهانی باید آنرا به عنوان الگوی رفتاری خود قرار دهد.

دبیر کل سازمان ملل در این مراسم تصریح کرد که یاد این شاعر بزرگ می تواند به پیشبرد ایده اتحاد تمدنها در سازمان ملل کمک کند. آری، به راستی امروز، مکاشفه ای که زیر بنای کشف قوانین بزرگ علمی است و طریقت معرفت انسان که عرفان نامیده می شود، وامدار اندیشه های والای مولانا جلال الدین رومی بلخی است و انسان گم کرده ره در این وادی پر اسرار و جهان متلاطم امروز، تشنه افکار و رهنمودهای اوست.

منابع و مراجع مقاله

- 1 - دکتر. بابک. اندیشه های بزرگ فلسفی. انتشارات شرق. 1356. ص 167 و 168.
- 2 dr mauris B ock. cosmic consciousness. Canada. 1937 p 139 4
- 3- فریتویف کاپرا. تانوی فیزیک.. ترجمه حبیب دادفرما. انتشارات کیهان. ص 196 و 197
- 4 peter t. landsberg. Seeking ultimates. 2000. p. 23
- 5 jean gutton. I g. bogdanov. dieu et la science. 1991. p. 53
- 6 - ژان شارون. روح، این ناشناخته. ترجمه دکتر محسن فرشاد. شرکت سهامی انتشار. ص 256 و 257
- 7 - Upanishad. www. Daily guru.com
- 8 - دکتر محسن فرشاد. اندیشه های کوانتومی مولانا. انتشارات علم. ص 316
- 9 wittgen stein. encyclopedia of philosophy. Macmillan. V. 6. pp 28 29
- 10 - ولادیمیر کله. همان منبع. ص 70 -
- 11 - ولادیمیر کله. همان منبع. ص 71
- 12 - دکتر سید جعفر شهیدی. فرهنگ علوم عقلی.. انتشارات انجمن حکمت و فلسفه 1361. ص 363
- 13 - بهاگواد گیتا. چنانکه هست.. ترجمه بید گلی و گروه مترجمان.
- 14 - ژان وال. مابعدالطبیعه. ترجمه یحیی مهدوی. 1370 انتشارات خوارزمی. ص 562

منبع مقاله:

<http://www.zavoshclub.ir/1389-02-07-08-54-36/1389-02-07-08-56-09/362-1389-04-24-14-26-25.html>